

کانت و کانت ستیزی در ایران

متن کامل گفت و گو درباره کانت و فلسفه او با دکتر سید علی محمودی

روزنامه/عتماد، دوشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۵

www.drmahmoudi.com

محسن آزموده: با استناد به نامه ای از کنت دو گوپینو (۱۸۸۲-۱۸۱۶) شرق شناس و دیپلمات فرانسوی می توان گفت که ایرانیان خیلی زود (در ۱۸۶۲) یعنی قریب ۵۰ سال پس از مرگ ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) فیلسوف آلمانی او را می شناختند. این آشنایی دیر یا زود هنگام- که البته مراحل و سطوح متفاوتی نیز داشتند-، سبب نشده که امروز با گذر ۱۵۰ سال بتوانیم از تحقق ایده های کانت در گفتار و رفتار روزمره جامعه خودمان سخن بگوییم. واقعیت این است که تنها از سال های آغازین دهه ۱۳۶۰ است که ترجمه برخی از مهم ترین آثار کانت به فارسی منتشر و همراه با آن شروحي عمدتاً درباره فلسفه نظری او تالیف و ترجمه شد. تا پیش از آن، شمار متونی که به تبیین فلسفه او اختصاص داشت، انگشت شمار بود و معمولاً از آثار دست دوم و نه چندان تخصصی. شاید به همین دلیل است که سید علی محمودی در گفت و گوی پیش رو، از دست بالا داشتن گرایش های اندیشه ستیز نسبت به فلسفه کانت سخن می گوید؛ رویکردهای غیر عالمانه ای که متاسفانه آثارش تا به امروز نیز مشهود است. به عقیده این استاد علوم سیاسی، احمد فردید و شاگردانش در کنار آن ها که ظاهرگرایانه و قشری فکر می کنند و از دین دفاع می کنند، دو گرایش اصلی کانت ستیزی در ایران را تشکیل می دهند؛ اگرچه او به نقش چپ گرایان افراطی نیز اشاره دارد. سید علی محمودی، استاد دانشکده روابط بین الملل، در میان سایر آثارش تاکنون دو کتاب قابل توجه نیز درباره اندیشه های کانت نگاشته است: *فلسفه سیاسی کانت* (۱۳۸۶، نگاه معاصر) و *کانت به روایت ایرانی* (۱۳۹۴، نگاه معاصر). به مناسبت زادروز کانت به دفتر او در دانشکده روابط بین الملل رفتیم تا اولاً درباره روایت های ایرانی از کانت بپرسیم و ثانیاً مختصری درباره اندیشه سیاسی کانت و ربط آن با سایر ابعاد فکری او جويا شویم.

- بیش از دو قرن از روزگار کانت می گذرد و او را فیلسوف مدرنیته می خوانند. نخست درباره راز این ماندگاری و اهمیت او بفرمایید.

فلسفه کانت نقطه تلاقی عقل گرایی و تجربه گرایی و به وجود آوردن یک دستگاه فلسفی چند بعدی است که دارای ابعاد نظری، اخلاقی، غایت شناسی، زیبایی شناسی، دین شناسی، تربیتی، تاریخی و اجتماعی است. این ابعاد در نظام فکری کانت از یک انسجام و هماهنگی برخوردار است. از این رو کانت بر بسیاری از اندیشمندان و جریان های فکری پس از خودش تاثیر گذاشت. دیگر این که نظام فکری کانت ویژگی تالیفی دارد، یعنی گرایش های گاه متناقض نما و متناظر را با یکدیگر همبسته و متلائم می کند و این ویژگی از نقاط قوت تفکر او است که موجب شده از این دریای بزرگ، رودخانه های بسیاری جریان یابد.

- به وجوه متکثر نظام فکری کانت اشاره کردید. به نظر شما کدام یک از این وجوه امروز در مراکز فلسفی جهان بیشتر مورد توجه است؟

- در مراکز علمی جهان به تمام این جنبه ها پرداخته می شود، یعنی هم فلسفه نظری، هم فلسفه عملی یا اخلاق، هم دیدگاه های او درباره دین، تاریخ، زیبایی شناسی، غایت شناسی و اندیشه های سیاسی و بین المللی. این موضوعات امروزه در مراکز آموزشی و پژوهشی جهان مطرح است و درباره آن ها رساله ها، کتاب ها و مقاله های فراوانی نوشته می شود. ضمن آن که به مناسبت تحولات سیاسی و اجتماعی ای که رخ می دهد، برخی از این آثار بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. به عنوان نمونه با وقوع جنگ ها و درگیری ها در عرصه بین المللی، بحث صلح پایدار او برجسته می شود. در خصوص انسان شناسی نیز جایگاه کانت بسیار برجسته است. بنابراین، دستگاه منسجم فلسفی کانت مانند یک مغز فعال، تمام ابعادش همچنان زنده است و کارکردهای گوناگون دارد.

- خوشبختانه بسیاری از آثار کانت درست یا غلط به فارسی ترجمه شده است و شروح متعددی نیز درباره فلسفه او موجود است. با توجه به ابعاد کثیر نظام فکری کانت که به آن اشاره کردید، این آثار فارسی بیشتر به کدام جنبه از ابعاد فکری او تمرکز کرده است؟

پیشینه کانت شناسی در ایران به دوره قاجاریه در زمان فتحعلیشاه باز می‌گردد. شاهزاده بدیع الملک میرزا عماد الدوله اولین کسی است که پرچم کانت شناسی را در ایران برمی‌افرازد. به دنبال او در دوره قاجاریه تلاش‌هایی صورت می‌گیرد که من در فصلی از کتاب *کانت به روایت ایرانی* که سال گذشته منتشر شد، به اجمال مطالبی در این زمینه نوشته‌ام. پس از جنبش مشروطه خواهی، نخستین گزارش منقح و منسجمی که از کانت شناسی در اختیار داریم، به قلم محمد علی فروغی در کتاب *سیر حکمت در اروپا* نگاشته شده است. فروغی حدود ۷۰ صفحه از این کتاب را به ابعادی از فلسفه کانت از جنبه‌های مختلف اختصاص داده است.

- ارزیابی شما به طور کلی از فعالیت‌های مربوط به کانت شناسی در ایران به چه صورت است؟

فعالیت‌هایی که در زمینه کانت شناسی در ایران صورت گرفته را در دو گرایش می‌توان مورد بررسی قرار داد: گرایش اندیشه ستیز و گرایش اندیشه شناس. نخست به «گرایش اندیشه ستیز» می‌پردازم. این گرایش خود به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی مربوط به «دین شناسی» کانت است و دیگری مربوط به «انسان شناسی» او. درباره گرایش اندیشه ستیز در بُعد دین شناسی می‌توان گفت این گرایشی که به طور عمده طی ۴۰ سال اخیر تبلیغ شده است، کانت را فیلسوفی معرفی می‌کند که با دین سر سازگاری ندارد، یا با دین ضدیت دارد، یا مقام دین را از جایگاه رفیع خودش پایین کشیده است. اگر خوش بینانه نگاه کنیم، این دیدگاه نادرست ناشی از بدفهمی اندیشه‌های کانت است که دلیل عمده آن دسترسی نداشتن به آثار کانت اعم از متن آلمانی یا ترجمه‌های انگلیسی و حتی ترجمه‌های عربی آثار اوست که از دیرباز وجود داشته و دردسترس بوده است. در این گرایش اندیشه ستیز، چنین تبلیغ می‌شود که کانت در فلسفه اش به حریم دین و قلمرو آن ضربه وارد کرده است و طبیعتاً علت آن را نیز چنین بیان می‌کنند که کانت فیلسوف دوران مدرن است و در مدرنیته ضدیت با دین وجود دارد. یعنی از مقدماتی نادرست به نتیجه‌ای کاذب رسیده‌اند و تعمیم‌های غیر منطقی داده‌اند. من کتاب‌ها، مقاله‌ها و رساله‌هایی را دیده‌ام که درباره کانت در ایران نوشته شده و می‌کوشد این خط نادرست را به خواننده القا کند.

- آیا شما این ارزیابی از کانت را درست نمی‌دانید؟

بله؛ همانطور که گفتم، مقدماتی که در این زمینه چیده‌اند و سپس نتیجه گرفته‌اند، متأسفانه ناصواب و غلط است. می‌دانیم که کانت در بحث‌های شناخت‌شناسی خود، دو جهان را از یکدیگر تفکیک می‌کند. به عبارت

دقیق تر، او تفکیک دو جهان را به ما نشان می دهد: جهان پدیدار (phenomenon) و جهان ناپدیدار (numenon). در جهان پدیدار انسان می تواند پدیده ها را بشناسد، یعنی این جهان قابل درک و آزمون پذیر است. در حالی که جهان ناپدیدار جهانی است که امکان درک و سنجش آن وجود ندارد. این جهان که آن را مابعدالطبیعه (metaphysics) می خوانند، قلمروی است که ما نمی توانیم آن را بشناسیم، زیرا فهم ناپذیر است. ما به این جهان دسترسی نداریم تا فهمی از آن داشته باشیم. این جهان «فهم ناپذیر» اما «باورپذیر» است.

- آیا این باور بر استدلال عقلی استوار است؟

خیر؛ باور قلبی است و جنبه وجودی دارد. باور مبتنی بر درک عقلانی نیست. قبل از کانت، تجربه گراها و به دنبال آنان اثبات گرایان منطقی در روزگار ما، این اندیشه را مطرح کردند که آنچه خارج از قلمرو تجربه است فهم ناپذیر است. به نظر آنان گزاره های فهم ناپذیر بی معنی و مهمل است و بنابراین هیچ ارزش معرفتی ندارد. تجربه گرایان آن روزگار، به جز تکیه بر فهم مبتنی بر تجربه، ادعای دیگری را در قلمرو فهم قبول نمی کردند. آنان مابعدالطبیعه را که بیرون از قلمرو تجربه قرار دارد، به عنوان دانش رد می کردند. کانت در برابر این جماعت گفت چنین نیست که اگر ما چیزی را نفهمیدیم و نتوانستیم مورد سنجش قرار دهیم، بتوانیم آن را انکار کنیم یا مهمل بخوانیم. از دیدگاه منطقی، هم امکان وجود این امور هست و هم امکان عدم آن ها. بر این اساس او دو قلمرو ناپدیدار و پدیدار را از هم جدا کرد. در عالم پدیدار انسان با هر آن چه قابل فهم است - که پایی در تجربه دارد - مواجه می شود و آن را فهم می کند. اگر دقت کنیم تصورات ما از تجربه های ما جدا نیست. آنچه در ذهن ما می گذرد و بریده از دانش های قلبی ما است، تصور نیست بلکه «خیال» است. تصورات ما در ذهن ما شکل تصدیق به خود می گیرد. به عنوان نمونه، این تصدیق که: «ده پرنده در آسمان پرواز می کنند»، مرکب از چهار تصور است: ده، پرنده، آسمان، و پرواز. ما در صورتی می توانیم عدد ده را بشناسیم که نخست، با مابه ازای خارجی آن آشنا شویم؛ دوم، علم حساب بدانیم و دست کم بتوانیم از یک تا ده بشمریم. تصور پرنده بدون دیدن پرنده به مثابه یک تجربه، ناممکن است. همین طور دو تصور آسمان و پرواز. بر این اساس است که ما می توانیم با ترکیب این چهار تصور، به تصدیقی برسیم که در گزاره «ده پرنده در آسمان پرواز می کنند» صورت بندی می شود. اما در قلمرو مابعدالطبیعه ما چنین تصورات و تصدیقاتی را - که در قالب های منطقی ریخته می شوند و فهم را پدید می آورند - روبرو نیستیم. چنین دنیایی فهم ناپذیر و از این رو غیرقابل آزمون و سنجش است. برای نمونه، مفهوم هایی همچون فرشته، بهشت، دوزخ و ... به قلمر ناپدیدار (نومن) اختصاص دارند و چنان که گذشت، ما نمی توانیم تصورات و تصدیقاتی نسبت به این پدیده ها داشته باشیم، نمی توانیم به آن ها بیندیشیم اما راه باور قلبی به آن ها بر ما گشوده است. کانت در برابر تجربه

گرایان که مابعدالطبیعه را انکار می کردند، با به میان آوردن جهان ناپدیدار (نومن)، باور و ایمان به مابعد الطبیعه را ممکن دانست. کانت در نقد عقل محض گزاره مهمی دارد که درخور توجه است و از این رو شهرت جهانی یافته است. او می گوید: من دانش را کنار زدم تا جا برای ایمان باز شود. بنابراین او در نقد عقل محض حدود و ثغور فهم بشری و نقد و سنجش آن را تعیین می کند. او معتقد است هر آنچه در دایره فهم ما قرار نمی گیرد، نمی توانیم دانشی از آن داشته باشیم، اما باور به آن را نمی توان انکار کرد. بدین سان کانت راه دین داری مومنانه را در برابر انسان ها می گشاید.

- شما تفسیری که کانت را یک دین ستیز معرفی می کند را غلط شمردید. اما آیا نمی توان گفت کانت به هر حال در آثاری چون دین در محدوده عقل تنها، با تلاش در ارائه تفسیر دئیستی از دین تا حدودی آن را محدود می کند و در نهایت با کانت به یک الهیات سلبی یا تنزیهی می رسیم؟ یعنی با کانت به لحاظ فلسفی در نهایت ما نمی توانیم به نحو ایجابی و اثباتی در باره گزاره های دینی حرف بزنیم؟

تا آن جا که گزاره های دینی بتواند در قلمرو پدیدار (فنومن) واقع شود و از جنس فهمیدن و دانش باشد) که این گزاره ها در کتاب های مقدس و سنت های دین فراوان است)، از نظر کانت میان آن ها و سایر گزاره ها اعم از تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و مانند این ها تفاوتی وجود ندارد. کانت در رابطه با این گزاره ها مشکل معرفت شناسی نمی بیند. تمامی گزاره های فهم پذیر در متون دینی، در ردیف دانش های بشری است و از فراخی معلومات دینی نمی کاهد. مشکل در عدم امکان فهم مابعدالطبیعه دین است به شرحی که گذشت. ایمان دینی از نظر کانت هم ممکن است و هم مورد نیاز بشر است. او خود مومنی در میان مسیحیان «پاک دین» بود. کانت یکتا پرست بود و به عنوان یک دین شناس و متکلم، ابایی نداشت که به پرسش های دینی و شرعی مردمان کونیسبرگ - که در خانه او می زدند- جواب بدهد. اما متاسفانه در ایران ما، در بعضی محافل پژوهشی و دانشگاهی، دیدگاهی القا می شد (دیدگاهی که در دو دهه اخیر به علت افزایش آگاهی اهل دانش و اندیشه، به شدت کم رنگ شده است) که گویی کانت فیلسوفی است که با دین سر ناسازگاری دارد و آن را تخفیف و تحقیر کرده است. شگفتا که بعضی ها در این دیار در تحریف و تخریب واقعیت ها اشتباهی سیری ناپذیر دارند. حالا این از سر نادانی است، یا حسادت است یا تکبر است یا نان به نرخ روز خوردن است، من دقیقاً نمی دانم. پس نخستین «گرایش اندیشه ستیز» در ایران در مورد کانت، مربوط به دین شناسی او است.

- شما تا این جا به گرایش اندیشه ستیز در بعد دین علیه کانت در ایران پرداختید. بعد دوم این گرایش کدام است؟

بعد دوم این گرایش مربوط است به جایگاهی که کانت برای انسان قائل است. نزد کانت انسان جایگاه بسیار بالایی دارد. انسان در نگاه کانت، غایت ذاتی و فی نفسه است. او می اندیشد که تا انسان در این عالم نباشد، بود و نبود تمام پدیده های مادی و معنوی بلاموضوع است و فایده و تاثیری ندارد. از این رو پس از بودن انسان است که دانش، دین، ادبیات، هنر، فن و صنعت، ضرورت و معنی پیدا می کند. در ایران بعد از انقلاب اسلامی، با بالا گرفتن امواج چپ انقلابی و غرب ستیزانه- که کمونیست های وطنی در تشدید آن نقش اساسی داشتند- ، احمد فردید و شاگردان و مریدان او منزلت انسان را که در فلسفه غرب و از جمله در اندیشه های کانت مطرح شده بود، به عنوان «نفسانیت» و «استکبار» به باد حمله گرفتند. آنان در نوشته ها و گفتارهای خود(که در دسترس است) این دروغ را پراکندند که فیلسوفان مدرن می خواهند انسان را به جای خدا بنشانند، انسان را دایرمدار و فرمانروای عالم کنند و کبر و نخوت و خودخواهی را بر جهان چیره سازند. ایشان با نگاهی هگلی-هایدگری کوشیدند این انگاره کاذب را پیش ببرند و با نسبت های ناروا، تصویری بازگونه از فیلسوفان دوره روشنگری به جامعه ما عرضه کنند. گناه کانت و امثال کانت این بود که منزلت رفیع انسان و به دنبال آن حقوق بشر را در آراء انسان شناسانه خود بر صدر نشاندند. کانت می گفت چون انسان خود غایت خویش است، نباید به عنوان وسیله و ابزار به کار گرفته شود. نه خودش حق دارد از خود استفاده ابزاری کند و نه ارباب قدرت و مکتب از چنین حقی برخوردارند. بنابراین، از سویی خودفروشی و آسیب زدن به خود ممنوع است؛ از سوی دیگر، حکومت ها حق ندارند از انسان ها به مثابه شیئی و ابزار استفاده کنند: آنان را وسیله ارضای اغراض و هوس های خود کنند. آنان را به قربانگاه های جنگ های تجاوزکارانه گسیل نمایند. انسان های بی گناه را به زیر شکنجه ببرند و به جوخه های اعدام بسپارند. این دیدگاه انسانی، اخلاقی و حقوقی، از سده هجدهم میلادی آرام آرام در جهان مطرح و دامنگستر شد و به تدریج نظام های حقوقی، نهادها و ساختارها را در جهان متحول ساخت. در دو دهه اول انقلاب این گرایش سیاست زده و کاذب میدانی برای خودنمایی داشت و بازاری برای داد و ستد. اما پس از آن، با برملا شدن محتوای نادرست و دروغین آن، کم کم فروغ آن کاستی گرفت و امروزه در میان اهل نظر و دانش، ارزش معرفتی و رونق ندارد؛ گرچه هنوز افراد انگشت شماری با مخاطبانی اندک ، حرف های گذشته را گاه به گاه تکرار می کنند.

یکی از نمونه های توهین آمیز نسبت به کانت از سوی فردی مطرح شده که ریاست فرهنگستانی را در قم عهده دار است. اظهارات او در تاریخ ۲۴ آذر ماه ۱۳۹۲ در جمع مسئولان جشنواره فیلم «عمار»، در رسانه های گروهی این گونه بازتاب یافته است: «فیلسوفانی نظیر کانت سرباز شیطان هستند، همه فیلسوفان مدرن غرب پرچمدار فرهنگ شیطنت در جهان هستند. فیلسوفی که ذیل انبیا حرکت نکند، تحت ولایت شیطان

است، در حال حاضر موضوع اصلی درگیری‌ها بین اسلام و کفر است و غرب می‌خواهد امواج اسلام انقلابی را در جهان از بین ببرد. در حال حاضر جریان مدرنیته اسلامی رقیب اسلام انقلابی شده و مسلمانان باید از داشته‌های خود رستم ساخته و به جهانیان عرضه کنند. تفکرات غرب در جهان اسلام بر دوش سکولاریسم‌های مسلمان است که سعی می‌کنند در این مسیر گام بردارند» (۱). گمان نمی‌کنم در تاریخ ایران تاکنون چنین مطالب توهین‌آمیزی در باره فیلسوفی همانند کانت به زبان و قلم آمده باشد. به راستی چه اتفاقی در ایران افتاده است که زبان رئیس یک فرهنگستان این چنین به هتاک و خطاهای فاحش منطقی آلوده شده است؟ تمام اهل خرد و دانش در این سرزمین، همواره به نیکی از کانت یاد کرده‌اند و اگر نقدی به اندیشه‌های او داشته‌اند، آن را با زبان ادب و منطق بیان کرده‌اند. توهین به یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ بشریت در «دارالعلم قم»، موجب افتخار و مباهات نیست. چگونه رئیس یک فرهنگستان می‌تواند به خود اجازه بدهد که به کانت، فیلسوف اخلاق، دین، معرفت‌شناسی، آزادی و صلح این گونه ناسزا بگوید؟ این افراد باید پیش از تکیه زدن به کرسی فرهنگستان‌ها، در گام نخست ادب و دانش بیاموزند تا چنین حرف‌های سخیفی به ذهن و زبان‌شان جاری نشود. آنان باید از شخصیتی همانند مرتضی مطهری یاد بگیرند که در کتاب *فلسفه اخلاق* خود چگونه و با چه تعبیر به یادماندنی از بزرگی کانت و میراث ستبر فکری او یاد می‌کنند.

- به گرایش‌های اندیشه‌ستیزانه در ایران در مواجهه به کانت اشاره کردید. اما آیا گرایش‌های پژوهشی و عالمانه نیز در ایران در مواجهه با کانت داشته‌ایم؟

بله، چنان که گفتم گرایش اندیشه‌شناس از پیش از مشروطه آغاز شد و بعد از آن نیز ادامه یافت. پس از انقلاب نیز این گرایش گام‌های به نسبت مثبت و مهمی را برداشته است. به این معنا که برخی از رساله‌ها و مقالات کانت به فارسی ترجمه شده است. پژوهش‌هایی درباره کانت صورت گرفته و رساله‌های دانشگاهی نوشته شده که ابتدا در چارچوب مسائل فلسفه نظری او بود. سپس به تدریج بحث‌های فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، زیبایی‌شناسی، غایت‌شناسی و مسائل تربیتی او مورد توجه قرار گرفت. هم چنین موضوعات فلسفی کانت در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود. در دهه اخیر نیز شاهد توجه به فلسفه سیاسی کانت هستیم. البته این گام‌ها ابتدایی است و ممکن است در آن‌ها خطاهایی نیز رخ داده باشد. خطاهایی در ترجمه آثار کانت پیش آمده که با ترجمه‌های جدید تا حدی مرتفع شده است. برخی ترجمه‌ها از اصل آلمانی یا ترجمه‌های انگلیسی آثار کانت به فارسی صورت گرفته است. بنابراین مباحث کانت در تمام ابعاد آن در حال تطور و انتقال و بحث و گفتگو است که می‌تواند در بالا بردن ضریب عقلانیت، توازن، اخلاق، سیاست خردمندانه و حقوق بنیادین بشر در جامعه ایران موثر باشد. کانت‌شناسی در ایران طی

سه دههٔ اخیر یکی از استادان آلمانی را- که به زبان فارسی نیز تسلط دارد- بر آن داشت که کتابی در باب کانت شناسی در ایران پس از انقلاب به زبان آلمانی بنویسد. نام این کتاب *کانت در تهران* است و در ۳۸۱ صفحه، پژوهش‌هایی را معرفی می‌کند که از سوی استادان و پژوهشگران ایرانی دربارهٔ ابعاد گوناگون فلسفهٔ کانت نوشته شده است.

- یکی از جنبه‌های جالب توجه حیات فکری کانت را شاید بتوان جنبه روشنفکری او به معنای ویژه‌ای که از این تعبیر مد نظر است، خواند. یعنی کانت اندیشمندی است که نسبت به مسائل پیرامونی جامعه خودش حساس است و واکنش خردورزانه نشان می‌دهد، مانند مقاله معروف «روشنگری چیست؟»، در واکنش به مباحثه‌ای که در روزگارش پیرامون مفهوم روشنگری در گرفت و یا رساله *جدال دانشکده‌ها* که واکنشی به مباحث مربوط به نظام آموزشی زمانه اش است. آیا این جنبه از حیات فکری کانت را می‌توان روشنفکری خواند و آیا به این زمینه هم در ایران توجه شده است؟

در سدهٔ هجدهم میلادی پروس شرقی که کانت در آن می‌زیست، با توجه به تحولات تاریخی نوسانات زیادی داشت؛ یعنی در برخی دوره‌ها استبداد شدید حاکم بود، در برخی دوره‌ها نیز مانند زمان فردریک بزرگ، تا حدی آزادی‌ها برای متفکران و دگراندیشان فراهم بود. با این همه به نظر من نمی‌توان کانت را «روشنفکر» قلمداد کرد. روشنفکران ضمن آن که مطالبات و نیازهای جامعه و مردم را به آفتاب می‌افکنند، خودشان نیز به عنوان کنشگر اجتماعی و سیاسی در میدان تحولات حضور پیدا می‌کنند و حتی گاهی با دست زدن به سازماندهی اجتماعی و سیاسی، نهادسازی می‌کنند. تا آنجا که تاریخ به ما می‌گوید، کانت در دوران زندگی خود، چنین فعالیت‌هایی نداشته است. به باور من کانت را می‌توان «نواندیش» نامید، به این معنی که از سویی بخش‌های زیادی از اندیشه‌های او با شرایط اجتماعی و سیاسی قارهٔ اروپا در آن زمان- که ناامنی و جنگ از ویژگی‌های بارز آن بود- ارتباط نزدیک داشت. از سوی دیگر، اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی او ناظر به مسائل بنیادین جامعه‌های انسانی در فرایندی دراز مدت است. در روزگار کانت، چهره‌هایی همانند جان لاک، ژان ژاک روسو، دیوید هیوم و... سربرآوردند. انقلاب بزرگ فرانسه و پیش از آن انقلاب آمریکا رخ داده بود. از این رو، کانت در دوره‌ای پر تحرک و پر چالش می‌زیست و خواهی‌نخواهی تحولات جهانی به ویژه رخدادهای اروپا را از نزدیک دنبال می‌کرد. آنچه کانت در برابر اندیشه‌ها و رویدادهای بزرگ زمانهٔ خود عرضه کرد، دربرگیرندهٔ آموزه‌ها، معیارها، اصول و رهنمودهایی برای جامعهٔ مدرن یعنی جامعه‌ای انسانی، اخلاقی و عقلانی بود. بنابراین کانت مانند هر نواندیش بزرگ دیگر، تأثیرات مداوم و درازمدت بر معاصران خود

و بر تاریخ آینده بشریت نهاد. او کسی نبود که خود را با چالش های روزمره بطور مستقیم درگیر کند و با حکومت های زمانه خود رو در رو شود. با این وصف، کانت همانند نواندیشان معاصر خود و تمام نواندیشان و دگرباشان سراسر تاریخ، با حکومت های روزگار خود کم و بیش درگیر بود. در رساله *فلسفه سیاسی کانت* به مناسبت اشاره کرده ام که وقتی کانت با دریافت نامه ای از پادشاه مستبد پروس از سخن گفتن و نوشتن درباره دین منع می شود، به او تعهد کتبی می دهد که من تا زمانی که پادشاه بر سر کار است از نوشتن و گفتن راجع به دین خودداری می کنم. اما در همان زمان که اختناق، فشار و سانسور بالا گرفته بود، به استناد قانونی که انتشار رساله های دانشگاهی را مجاز می دانست، *دین در محدوده عقل تنها* را در یکی از دانشگاه های پروس منتشر کرد. حدود دو سال گذشت و آن پادشاه از قدرت به زیر آمد. کانت بار دیگر تدریس دین شناسی و نوشتن در باب دین را از سر گرفت. کار درخشان او در این دوره، رساله *مابعدالطبیعه اخلاق* است. کانت در فلسفه، اخلاق، دین و سیاست نواندیش بود، اما چالش های او با استبداد زمانه اش - که پایه های خودکامگی و دیکتاتوری را آرام آرام فرومی ریخت و نظام حکومت دموکراسی نمایندگی را به عنوان جایگزین مطرح می کرد- بسیار ژرف تر و تاثیرگذار تر بود از چالشی که یک روشنفکر در رویارویی مستقیم با نظام ظالم استبدادی در پیش می گیرد. البته نقش نواندیش و روشنفکر در جامعه های در حال گذار بسیار بنیادین و ضروری است. هریک از این دو کار خود را می کنند و هیچ یک نمی تواند جایگزین دیگری شود.

- این فیلسوف نواندیشی که به جامعه و سیاست و تاریخ التفات دارد، آموزه هایی را مطرح کرده است که از فلسفه نظری تا فلسفه سیاسی او می توان آن ها را جستجو کرد. به اهمیت انسان در فلسفه کانت اشاره کردید و گفتید که انسان به عنوان غایت ذاتی در انسان شناسی کانت، هدف است نه ابزار. انسان نه می تواند خودش را وسیله قرار دهد و نه دیگران را، و هیچ قدرتی نیز حق ندارد از او استفاده ابزاری کند. این دیدگاه کانت چه لوازمی را در پی دارد؟

جایگاه انسان در فلسفه کانت او را برمی انگیزد که به حدود فهم انسان بپردازد. گفته شد که فهم انسان نامحدود نیست بلکه در قلمرو آزمون ممکن است. نکته باریک در این جا آن است که معرفت شناسی کانت انسان را به فروتنی فرامی خواند، زیرا او موجودی با درک محدود است و باید حد خود را بشناسد. برخلاف تمام مطالب زهرآگینی که در مورد فلسفه های قرن هجدهم از جمله کانت در ایران پراکندند، وقتی کانت به ما می آموزد که ما انسان ها موجودات محدودی هستیم و باید محدودیت های فهم خود را درک کنیم و بپذیریم، این دیدگاه خود بخود انسان را به فروتنی دعوت می کند و از همه چیز دانی و غرور و نخوت بازمی

دارد؛ یعنی درست بر خلاف آن « نفسانیت» و « استکبار» کذایی که فردیدی ها با سوء استفاده از فضای انقلابی، در نوشته ها و گفته های دو دهه ۵۰ و ۶۰ خورشیدی آن را مدام تکرار می کردند.

- یعنی در ترجمه **subjectivism** آن را به نفسانیت ترجمه می کردند.

بله؛ در حالی که این ترجمه ها و معادل سازی ها از فلسفه هگلی اغلب غلط است و این غلط بودن را متخصصان و مترجمان دانشمند فلسفه قاره ای در آثاری که منتشر کرده اند به خوبی نشان داده اند.

- یعنی شما می گوید حتی خود هگل نیز این چنین تفسیر نمی کرد؟

من نمی گویم. کسانی می گویند که در فلسفه قاره ای دانش آموخته و صاحب نظر اند و به زبان آلمانی نیز تسلط دارند. جالب است بدانید از ویژگی های شاگردان احمد فردید این است که در مورد همه چیز و همه کس در گستره فلسفه صحبت می کنند و درباره هر موضوعی نظر می دهند، اما استناد های مستقیم و نقل قول های مشخص در نوشته های آنان به چشم نمی خورد و یا بسیار اندک است. اینان اسامی و مفهوم هایی را به شکل مبهم و غلط انداز پشت سر هم ردیف می کنند. رسمشان این است که «کلیات ابوالبقاء» ببافند، اما چیز محصلی از این درازگویی های بی حاصل به دست نمی آید. واقعیت تلخ این است که در کارنامه آنان کمتر مقاله محققانه ای راجع به جنبه خاصی از فلسفه اندیشمندان دوران مدرن می بینید. می گویم «جنبه خاصی» و منظورم این است که این جماعت شگردشان «کلی گویی» است. آنان موضوع ها را تفکیک و جزء جزء نمی کنند تا خواننده دقیقاً بداند که موضوع بحثشان دقیقاً چیست و بطور مشخص درباره چه چیزی دارند صحبت می کنند. حاصل این کلی گویی ها چیزی نیست جز ابهام آفرینی و افزودن به حجم ابهام های انبار شده پیشین. آنوقت متصل شکوه می کنند که آنچه نوشتیم موجب «ابهام» و «سوء تفاهم» شده است! و این داستان دنباله دارد مدت سی چهار سال است که همینطور ادامه دارد و هنوز تمام نشده است. شما ترجمه آثار بنیادین فیلسوفان را نیز در کارنامه اینان نمی بینید، در حالی که نوشته های یادداشت گونه آنان پر است از نام فیلسوفان و اسم کتاب های آنان. اگر آثار این افراد را زیر و رو کنید، این وضعیت را به سادگی مشاهده می کنید. فرجام این جور کارکردن در قلمرو فلسفه، بدآموزی است و ابهام آفرینی و آشفته گی فکری و تربیت آدم های کم مایه و متوهم.

- به کانت بازگردیم، تحولی که کانت در فلسفه اخلاق پدید آورد، چه بود؟

کانت در برابر اخلاق فایده گرا، اخلاق وظیفه گرا (deontological ethics) را مطرح می کند. این مشرب اخلاقی در جهان بیش از همه از سوی کانت معرفی شده و گسترش یافته است؛ اگرچه اخلاق وظیفه گرا در تاریخ پیشینه درازدانی دارد. در اسلام، از امام علی (ع) روایت هایی وجود دارد که یکی از آن ها خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) است. در این روایت ها به طور مشخص اخلاق وظیفه گرا مطرح شده است. کانت با اخلاق وظیفه گرا کوشید سیاست را تا حد امکان اخلاقی کند و گلیم قدرت را در زیر سایه اخلاق بگستراند. هرچند به باور من حکومت و اخلاق فایده گرا از یکدیگر تفکیک ناپذیر اند، اما بدون بهره جستن از اخلاق وظیفه گرا، سیاست ورزی و قدرت سیاسی به فساد و جنایت و نقض حقوق بشر آلوده می شود. تجربه سیاست ورزی در طول تاریخ بشر، به ویژه از آغاز سده بیستم میلادی تا کنون این واقعیت را آشکارا نشان داده است.

- یکی از مباحث اصلی کانت به کارگیری اراده توسط انسان به مثابه موجودی است که دارای

«خودبنیادی» است. این مبحث در فلسفه کانت به چه معناست؟

یعنی انسان دارای اراده است و می تواند خردمندانه آن را به کار گیرد. کانت این جا تفکیکی میان انسان های نابالغ و بالغ می کند. منظور او از نابالغ شخصی نیست که هنوز به سن بلوغ نرسیده است، بلکه منظورش کسی است که به مقام آگاهی، تشخیص و داوری نرسیده تا بتواند بر مدار عقل تصمیم بگیرد، و کار او پیروی، تقلید و دنباله روی کورانه است. کانت در مقاله «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟»، سیمای آدم نابالغ را به روشنی تصویر می کند. چنین فردی به خودش اتکا ندارد، زیرا فکر می کند در امور اقتصادی، حقوقی، دینی و علمی کسانی هستند که می توانند کارهای او را سرو سامان دهند. پس او می تواند راحت باشد و اوقات خود را به بطالت بگذراند. از نگاه کانت انسان بالغ کسی است که در به کار گرفتن عقل خود دلیر باشد. او روشنگری را خارج شدن انسان از نابالگی و پشت کردن به قییم مآبی و «آقا بالا سر»، از طریق به کار گیری خرد می داند. این انسان خردورز که به بلوغ رسیده، عقل خویش را در زندگی فردی و اجتماعی به کار می گیرد. چنین اشخاصی در اندیشه کانت به «خودبنیادی» می رسند.

- یکی دیگر از مباحث مهم کانت تفکیک بین انقلاب و نظام است. دیدگاه کانت راجع به مقوله

انقلاب چیست؟

کانت با انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه همدلی می کند. از نظر او انقلاب پدیده ای است که ذهن ها و باورها را دگرگون می سازد و شور و شوقی در انسان ها برمی انگیزد تا به استقلال و نوآوری دست یابند و قالب ها و کلیشه ها را درهم بشکنند. او حتی با ملایمت و اغماض از کنار تندروی های انقلاب فرانسه می گذرد، زیرا جنبه های مثبتی که این انقلاب در اروپا و جهان پدید آورد، از نظر کانت بسیار راهگشا بود. کانت در عین حال معتقد است که انقلاب یک پدیده تاریخی است که در یک زمان رخ می دهد و دگرگونی هایی را پدید می آورد. بر اساس هدف ها و شعارهای انقلاب، نخبگان و فرهیختگان قانون اساسی را برپایه هدف های بنیادین انقلاب می نویسند و نظامی را تاسیس می کنند که برآمده از انقلاب است. وقتی این نظام به وجود آمد، باید فقط بر مدار قانون رفتار کند؛ یعنی تمام تصمیمات و اقدامات آن وفق قانون باشد؛ نظامی که برپایه حاکمیت مردم است و دارای تفکیک قوا و نهاد های مختلف علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. از هنگامی که نظام سیاسی برپایه قانون اساسی شکل گرفت، باید صرفاً بر مدار قانون و مسئولانه عمل کند. بنابراین چیزی به اسم «مشی انقلابی» که در حکومت های مبتنی بر مارکسیسم-لنینیسم و مائوئیسم مشاهده می کنیم و تجربه های ضد انسانی و ویرانگر آن را شاهد بوده ایم، در فلسفه سیاسی کانت جایی ندارد. نزد کانت، انقلاب با همه شکوه و نیروی برانگیزنده و شالوده شکنش به پیشینه ای تاریخی بدل می شود که هر سال در سال روز پیروزی انقلاب، مردم در یک روز با آن تجدید عهد می کنند و خاطره تاریخی آن را یادآور می شوند. دیگر اکنون یک نظام سیاسی دموکراتیک نمایندگی وجود دارد با کارکردهای خود و با الزامات حقوقی در مناسبات ملی، منطقه ای و جهانی. بنابراین، ما هماهنگی و تلائم را در دوگانه انقلاب-نظام حکومتی هم در فلسفه کانت می بینیم. کانت به هیچ وجه انقلاب را یک پدیده بیهوده نمی داند. او پی آمد های مثبت انقلاب را برمی شمارد و انقلاب را به مثابه رخدادی تاریخی گرامی می دارد، اما بر این باور است که پس از پیروزی انقلاب و تدوین قانون اساسی، نظام حکومتی برآمده از انقلاب باید صرفاً رفتار «مدنی» داشته باشد و در هر زمینه، چه داخلی و چه بین المللی، برابر قانون هایی عمل کند که مجلس نمایندگان برگزیده ملت می گزارند.

- در تمام این مباحث، مراد از انقلاب، انقلاب سیاسی است؟

بله؛ انقلابی که رژیم گذشته را واژگون می کند و بر اساس قانون اساسی نظام حکومتی جدیدی بنا می نهد. با تاسیس نظام حکومتی جدید، وضع جنگی از میان می رود، بلکه وضع مدنی پدید می آید. بنابراین، برنامه ها، کارگردها، روابط داخلی و خارجی حکومت همه بایستی مسئولانه و بر مدار حقوق و قانون باشد. این حقوق در واقع حقوق مردم است که افراد آزادانه بخشی از آن را در مقام شهروند به حکومت برآمده از آراء خود تفویض می کنند.

- از این جا وارد مدل حکومتی مورد نظر کانت می شویم. او از چه مدل حکومتی دفاع می کند؟

این مدل حکومتی اشرافی نیست، فردی نیست، استبداد مطلقه نیست، بلکه دموکراسی نمایندگی (representative democracy) است. دموکراسی نمایندگی یعنی توده با عقل جمعی خود، حکومتی را پدید می آورند و حاکمانی را به عنوان نمایندگان خود بر کارها می گمارند. این نمایندگان معمولاً در رشته های مختلف دارای تخصص اند و جزو نخبگان و برجستگان، و افراد مورد حمایت و تایید مردم هستند. بنابراین دموکراسی مورد نظر کانت، چپ انقلابی و کمونیستی توده وار نیست، بلکه نوعی از دموکراسی است که مردم آن را به وجود می آورند و به دست نخبگان برگزیده خود می سپارند. این نخبگان به عنوان وکلای مردم و با اجازه مردم، باید وظایف قانونی خود را انجام دهند، به مردم پاسخگو باشند و با نظارت مردم به کار خودشان ادامه دهند. مناصب حاکمان در دموکراسی نمایندگی کانت چرخشی است و هیچ مقام مادام العمری در این نظام حکومتی موجودیت و مشروعیت ندارد.

- در بحث رابطه دین و سیاست نگرش کانت چگونه است؟

او مثل جان لاک و ژان ژاک روسو قائل به رابطه میان دین و سیاست است و این دو را از هم جدا نمی داند. اما به باور او، نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد. دلایل و فلسفه این جدایی به تفصیل در آثار کانت بیان شده است. از نظر کانت دین یک نهاد داوطلبانه است که آزادانه توسط مردم به وجود می آید. کار نهاد دین، دین شناسی و دین پژوهی و برگزاری مناسک دینی است. نقش حکومت اداره کشور برمدار آزادی، برابری و در سایه امنیت است و فراهم آوردن نیازهای اساسی و پایه جامعه با مشارکت مردم. از دید کانت بین این دو نهاد تعامل وجود دارد، اما نهاد دین استقلال خود را حفظ می کند و در سایه استقلال فکری، تشکیلاتی و مالی است که هم حرمت و جایگاه دین در کشور حفظ می شود و هم جامعه و نظام حکومتی از آثار دین پژوهان و نظارت و نقد عالمان دین بر جامعه و حکومت بهره می جویند. بدین سان، از دیدگاه کانت نهاد دین به ابزار حکومت برای توجیه وضع موجود و پیروی از منویات حاکمان، بدل نمی شود. کانت به ما می آموزد که طبیعت و تشخص نهاد دین، در مستقل بودن و داوطلبانه بودن آن است.

- بحث کانت در جدال دانشکده ها چیست و منظور او از نگارش آن چه بوده است؟

جوهر این رساله آن است که همواره باید پنجره های آکادمی فیلسوفان به روی قصر پرشکوه نظام سیاسی گشوده باشد؛ یعنی فیلسوفان بتوانند حاکمان سیاسی را آزادانه و در امنیت، نقد و راهنمایی و بر رفتار آنان نظارت کنند. این به حاکمان بستگی دارد که چقدر از اندرزها، راهنمایی ها و نقدهای فیلسوفان استفاده کنند تا زمامداری را انسانی تر، اخلاقی تر، آزادانه تر و با برابری و دموکراسی همراه سازند. تفصیل این مباحث را با رجوع به آثار کانت در دو کتاب *فلسفه سیاسی کانت* و *کانت به روایت ایرانی* آورده ام.

- اما آیا این رابطه به معنای فیلسوف - شاه افلاطونی نیست؟ یعنی آیا کانت تنها بر نظارت تاکید دارد و نمی گوید که فیلسوفان خودشان در مقام حاکمان قرار بگیرند؟

خیر؛ از نظر کانت همان طور که نهاد دین باید آزاد، مستقل و داوطلبانه باشد، نهاد دانش و دانشگاه ها نیز باید مستقل و داوطلبانه باشند. البته ارتباط دانشکده ها با حکومت خود بخود یک امر طبیعی است، زیرا دانشکده ها تشکیل می شوند تا نیروی انسانی مورد نیاز جامعه را تربیت کنند. بخش هایی از این نیروی انسانی از طریق حکومت وارد چرخه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می شود. بنابراین تربیت نیروی انسانی بخشی از وظیفه دانشکده ها است. اما بیش از آن ها، کار اساسی اندیشه وران، نظارت و نقادی است. در این جا کانت فیلسوفان را به معنای اعم کلمه نام می برد. فیلسوفان به معنی خردمندان نقاد و سنجشگر، در نهاد مستقل و آزاد دانش و اندیشه یعنی دانشگاه فعالیت می کنند. آنان از آن رو که داخل نهاد قدرت سیاسی نیستند، حکومت نمی کنند. فیلسوفان، نظاره گر، سنجشگر و نقاد هستند، نه کنشگر و در کار سیاست ورزی و حکومت گری.

- به اهمیت تفکیک اشاره کردید. آیا کانت درباره نهاد اقتصاد هم سخنی دارد؟ یعنی آن جا هم قائل به تفکیک هست؟

وقتی از ابعاد گوناگون اندیشه های کانت یاد کردم، به اقتصاد اشاره ای نشد، زیرا تا آن جا که آثار منتشر شده کانت نشان می دهد، او در مقام یک متفکر و صاحب نظر اقتصادی ظاهر نشده است. اما او از منظر حدود آزادی و برابری و مشارکت شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی به موضوع دارایی و ثروت می پردازد. در کتاب *فلسفه سیاسی کانت* یک فصل به دیدگاه های اقتصادی کانت اختصاص یافته است. محور بحث کانت، توانمندی شهروندان از نظر اقتصادی است تا با تکیه بر آن بتوانند وارد میدان فعالیت های اجتماعی و سیاسی شوند و به عنوان شهروند، نظام حکومتی دلخواهشان را انتخاب کنند، در انتخابات مجلس به عنوان نامزد

انتخاباتی و یا رای دهنده شرکت جویند، و بر عملکرد حاکمان برگزیده نظارت کنند. کانت از این زاویه به اقتصاد توجه می کند. اما اگر پرسیده شود که نظام اقتصادی مورد نظر کانت چیست، خود بخود در سپهر دموکراسی و دموکراسی لیبرال، می باید از اقتصاد آزاد و اقتصاد بازار نام برد. البته کانت آزادی اقتصادی را از استثمار و استثمار تفکیک می کند. او نقدهای جدی نسبت به استثمار و استعمار اروپاییان در قرن هجدهم دارد. به هیچ وجه اقتصاد آزاد نباید به استثمار و استعمار انسان ها منجر شود، زیرا این دو پدیده - چنان که گذشت -، خلاف انسان شناسی کانت است.

- شما به وجوه مختلف فلسفه کانت اشاره کردید. نقدی که معمولاً به او می شود، این است که مباحث او خیلی جالب توجه است، اما امکان تحقق عملی ندارد. آیا جهانی که در آن صلح پایدار اتفاق بیفتد، یا همه بر اساس وظیفه عمل کنند، یا آن که دموکراسی نمایندگی در آن برپا شود، فی الواقع ممکن است یا خیر؟

کانت در آثار خود دو قلمرو را از یکدیگر جدا می کند: نخست قلمرو ایده آل است و دیگری قلمرو واقعیت. درک دقیق این تفکیک، بسیار کارساز و راهگشا به ویژه برای حکومت های در حال توسعه در جهان امروز است. کانت به هیچ وجه بین ایده آل و واقعیت اختلاط و التقاط نمی کند. یعنی دایره سیاست ورزی از نظر او یک دایره کاملاً عینی، علمی و آزمون پذیر است. همان قلمروی که با عنوان پدیدار (فنومن) از آن یاد شد. بنابراین وقتی کانت از تفکیک قوا صحبت می کند، یا وقتی می گوید که حاکم نباید از حدود قانون تجاوز کند، یا از حریم آزادی ها سخن می گوید، ما با بحث هایی در گستره علم سیاست روبرو هستیم که همه چیز را خیلی عینی، ملموس، تعریف شده، محاسبه پذیر و قابل انجام برای ما مطرح می کند. از سوی دیگر، کانت از ایده آل ها نیز حرف می زند، اما به تفکیک دو قلمرو مذکور می پردازد. ایده آل چیزی است که ما تلاش می کنیم به سوی آن حرکت کنیم. ایده آل مشوق و برانگیزنده است و جهان ذهنی ما را توسعه و گسترش می دهد. توجه داشته باشید که ما در آن واحد و در قلمروی واحد، هم گام واقع گرایانه و هم گام ایده آلی بر نمی داریم. اصلاً نباید این دو قلمرو را با یکدیگر مخلوط کرد. در واقع یک سیاست مدار می داند که در سیاست ورزی با محاسبه، ارزیابی امکانات و محدودیت ها و این که چه کارهایی قابل انجام است یا نیست، سروکار دارد. در سیاست حساب و کتاب وجود دارد. سیاست را با شعار و هیاهو و ماجراجویی نباید اشتباه کرد. این جا کانت دقیقاً در مقام یک اندیشه ور واقع بین با ما حرف می زند. منظورم از سیاست فقط حکومتگری نیست؛ بلکه در جامعه ای که مردم در آن با هم زندگی می کنند و با یکدیگر مناسبات گوناگون دارند نیز سیاست حاکم است. اما ایده آل، قلمروی مستقل است، از جنس واقعیت نیست و نباید با علم و تجربه و گام هایی که

ما روی زمین بر می داریم، آمیخته شود. مثلاً این دیدگاه که ارتش های همه کشورها باید منحل شوند، ایده آلی است که می باید فراروی نوع بشر در ذهن ها زنده بماند، اما در دایره واقعیت های جهان امروز جایی ندارد و از این رو پروژه ای اجرایی و عملی نیست. این آرمان ها و این هدف های بلند مدت، به جامعه های انسانی کمک کرده است که دچار رکود و افسردگی نشود، انگیزه و امید خود را از دست ندهد و به وضع موجود تسلیم نشود. گوهری درخشان از تغییر و دگرگونی و شکستن قالب ها در فلسفه کانت به چشم می خورد. به قرن نوزدهم که می نگرید، رساله *درباره آزادی و انقیاد زنان* جان استوارت میل را می بینید که در آن بر تغییر و دگرگونی زندگی بشر به سوی آزادی، برابری و دموکراسی تاکید شده است. جامعه انگلستان امروز را نباید با جامعه بریتانیای قرن نوزدهم یکسان قلمداد کرد. اگر آن مبارزات و پویا ها نبود، جامعه امروز اروپا به این درجه از رشد فکری، فرهنگی و آزادی و برابری نمی رسید. از این زاویه کانت دو قلمرو ایده آل و واقعیت را به روشنی از یکدیگر تفکیک می کند. قلمرو واقعیت، جهان امکان ها و انتخاب های ممکن است، یعنی آنچه در عمل استعداد به فعلیت درآمدن را دارد. قلمرو دیگر آن ایده آل هایی است که باید همواره در برابر خود به عنوان بر انگیزنده و دگرگون کننده وضعیت خود، پیش چشم داشته باشیم. کانت به آکواریومی باور ندارد که در آن واقعیت و ایده آل با هم در آن شناور باشند. واقعیت یک جهان و ایده آل، جهانی دیگر است. هوارد ویلیامز یکی از دانشمندان است که فلسفه سیاسی کانت را شرح کرده است. او در کتاب خود می نویسد: کانت هنگامی که تفکر فلسفی می کرد، شبکلاه فلسفی به سر می نهاد، و زمانی که می خواست راجع به جامعه و تاریخ و صلح و جنگ و نظام حکومتی بیندیشد، شبکلاه فلسفی خود را از سر برمی داشت و شبکلاه سیاسی را بر سر می گذاشت. او با این تمثیل می کوشد نشان دهد که ایده آل و واقعیت دو قلمرو جداگانه اند و نباید این دو را با هم مخلوط کرد. بنابراین تا آنجا که گستره واقعیت مورد نظر است، اندیشه های سیاسی کانت و هم چنین دیدگاه های اخلاقی او ظرفیت فعلیت یافتن در میدان عمل را دارا است؛ اما از یاد نبریم که کانت به ما می گوید نظام سیاسی آزادی، برابر و دموکراتیک با رشد و تربیت فرهنگ جامعه ارتباطی وثیق دارد. هر چه آگاهی و فرهنگ بیشتر در میان انسان ها ژرفا و گسترش یابد، زندگی سیاسی و اجتماعی نوع بشر عقلانی تر و اخلاقی تر می شود. این نکته مهم را نیز همواره در ذهن داشته باشیم که کار فیلسوفان ورود به جریات و موضوع های فرعی نیست. فیلسوفان اگر به گستره سیاست نیز وارد شوند، نوعاً اندیشه ها و اصول بنیادین و ایده های کلی را عرضه می کنند. سیاست گزاری، برنامه ریزی و تهیه راهبرد و نقشه راه، کار سیاستمداران، سیاست گزاران، برنامه نویسان و مدیران است.

پی نوشت

۱. به عنوان نمونه ن.ک. به: *باشگاه خبرنگاران جوان*، وب سایت ۵۹۸، www.sobheonar.ir

www.roozno.com, www.digarban.com